

فارس عدوت با بران کرده در هران فرود گرفت و حکم و قعه امور چه باقی نماند حضرت منحل شود
 و حضرت تسلیع در کان و شرف بدست آمد ششم ذی قعدة سال ۱۲۲۷ و گذشت در قعه
 اناراده معصوم مدفون شد و در در سائل و معاللاته در ولائش اشانت در اسی و بعضی از امور تاریخی
 در این امر رجوع است و گاهی شعر نیز می یافت که چند قی از از ان من نماند است می دانم :

گذشتم از جهان در فیض اسی اگر تم تک جان در فیض اسی مکار در دریدم نقدش شدم در کان در فیض اسی
 سر از عالم برودن کردم نهادم قدم بر جهان در فیض اسی

ایضا در روزی در جبهه اسی لطفی کن رحیمی ده زان با ده جلوه زان با ده لایحه زان صد یا قوتی

کاین بسته تاریخی از او شود آنی + نه شایم و ما بر نه کا زیم و سحر نه شایع و صد نه اخذ بر
 ایضا در ایام آفات در قعه سرود :
 فخر حجاب ۱۲۱۹

تسلیع حیدر از رخ سحر نبخت بر دل و در سر و در غم شوم ایوب در پیش بچنان زبان کشید
 که در کشید چه بچشمی در گام از آن عدوت مغرور و غمگینم در حلیف بترکات گذشته و لا محاله
 ای دریب ایس خستیت گویند نه ای میرا به حقیقت که تویی تصور ایضا

این بیان در طلب به بر سو کرده نگاهار در پیش پس از ده هم نهادند دو بارو کرده بسیار

گر مردی از بهر دوام صدکن ز بهار کردن ایست باقی آمده آن یاری رو جلست سکو
 در اول ابرام همان بود جانش در غم پیش آنچه بر زان که طمیش از آن گو رخ کرده چه تموی

مدینه ۱۲۴۴
 قلمه

در کتاب آئین از قدم قدم از برای من در عالم چهار عید مقرر شده که اینها در آن عید مبارک که بحسب تقویم که منافی با تقویم
 فرقه در الراج به باشد اجتماع و ملاقات نمایند و در غیر آن ایام جمیع نام با اشتغال و کتساب و اقرار مشغول شوند
 و آن اشتغال را نفس عبودت غنی متعال دانند تا بدین واسطه خلق از لطبات رکعت که اکثر افاق را فرا
 گرفته محبت یمنه اول یوم البیاس نیز آنها که یوم روز قدیم و عید صیام به بعیت که بعد از آن رسیده باشد
 که انچه در آن ایام در آن یوم محبوب محبوب علی بن ابی طالب است حرم عید در سلطان است و آن ایام است
 که جمال قدم از بیت اعظم اشراق نموده رضوان بختی را بنور جمال منور فرمودند و آن عید ضران و عید گنیم
 بگیرند و آن در آن یوم است از اول در دو جمال قدم بان رضوان که ظهر یوم چهارم و نیم عید فرزند است
 و در سه روز آن عید مبارک اشتغال نمی شده یوم اول که در عصر اول است تا عصر نهم و یوم نهم و یوم
 دوازدهم آن ایام با کتساب خود مشغول شوند عید نهم یوم پنجم ماه جمادی الاول از سنه ۱۲۲۹ که فرستادند
 عشا آن شب حضرت امیر روح العالمین فداه بامر سلطان یفضل و ایثار برابر خراب باب عید جهاد است
 انچه را مقرر فرمودند لذا آنشب در روز را عید است قدر عظمت و اعزاز آن عید مبارک بر جمیع اهل جهان
 از ادوار است عید چهارم عید مولود جمال قدم که فجر چهارم ماه محرم سنه ۱۲۳۳ بنور جمال کفر عالم را منور
 فرمودند در تاریخ مولود مبارک در آن مشهور که در ارض سر بامر سلطان مقتدر از ابتدای خلقت عالم تا یوم
 میلاد آن نیر اعظم مرقوم نمودم این فرود از آن تعلیم جابر شد مستعد باشد باین مستعد و
 یوم غیب لم یولد ولد بامر آن یوم مبارک از شرف و اکبر اعیاد است و یوم اول محرم نیز که یوم
 مولود بشر جمال اهرت است روح العالمین له الفداست باین عید محقق است و در هر روز یک
 عید است اما توله مبارک در تاریخ در نیمه شب اول محرم سنه ۱۲۳۵ بوده ۶-

از آن عصر ایامی در عید نوروز است تا روز چهارم که

در آرزو باد عراق **فروغین** بنوعکده در بخش سوم تفصیل دادیم پس از شهادت
 رب اعلی جمعی از بابتیه ده آنجا بودند و اختلاف مذاق و شرب فیما بین آن رخ داد
 گروهی از ارا و تمدان جناب طاهر گشتند و عده اسامی با بیانی و ادلی بر خود نهادند
 در آئینان خاندان میرزا عبد الوهاب و میرزا حسن و میرزا ابو الفضل و کربان محمد حسن و غیرهم
 میرزا یحیی پیوستند و در فتنه سال ۱۲۵۸ کار بر همگی سخت شده غالباً احتفا جسته و در
 چهار اعدا و گناشته گان شای شده بیدل مال و غیره توسط رجال خیر خاصی پیستند
 و چنانکه در بخش سوم نگاشتم بجهت شاعر جمعی از قبیل **رهضا کخان** دعایه اش
 و غیرهم را هدایت نمود در سال مذکور بکران شاه گریخته در آنجا در گذشت و احوال بدینمیزال
 رفت تا چون جمال قدم مندر جا کشف نقاب و خرق ستر و حجاب فرمودند غالب
 با بیان قرین بجهت و حق رسیدند و عبور در مرد بسفین و رسل از بغداد دادند و حکما
 و سیر و سفر مومنین بجهت اهل و وصول الراح عظمی از اله عشاءه از ابصار نمود تا صراط
 مستقیم نیان و عیان گردید و معد الک بر حنی در حجاب نده مرکز رسالت پانزدهمی
 و نشر افکارش در آن بلد شدند چنانکه شرح احوال علانادی را در بخش سوم نگاشتم

اول بنزل کر نته لطفلی که بکلیج معروف در صحاب است بود زقم داد بسیار صادق و متقی بیدستم همیشه پیری داشت
 که اکثر دهانه حاجی صاحب هر جناب قره همین میانه بسیار باطنی و با پیش و تصدیه بود و چنانکه در یکمیل تقدیس بید است
 میگفت در پیشتر بید از حضرت اعلی جناب تفرق و مختلف اند جمعی با او پیستند و بعضی محمد حسن از طرف طاهره
 پیوسته اند و بعضی ملا عبد الرحیم رسین میگویند و از یحیی میرزا که خود را از جانبان میداند و یحیی خویش را
 از عیانان میگوید خلاصه جمیع آنها را احاطات نموده بموا غلط مبارک کند که مردم و اگر نسبت کرده اند میرزا در سال

و از باین یونین منجیدین در امر ایهی خانواده بستگان حاجی شیخ محمد خلیل قدرافراخته بخدمت
 پرداختند و پسر ارشدش آقا شیخ کاظم سمند در قزوین بهندام قمر سال ۱۲۶۲
 متولد شد و پس از تحصیلات فارسیه لازمه تجارت با پدر و حضرت سفر با کتاب اشتغال
 جست و در یازده سالگی سال ۱۲۷۱ با والد سفر بلاهیجان کرده جهت نمود و در چهارده سالگی
 سال ۱۲۷۴ بلاهیجان شتافت آنگاه سفری بقریز رفته دو سال اقامت یافته نزد
 ملا علی اکبر اردستانی تحصیل عربیت نمود و سال ۱۲۷۶ مرجهت بقزوین کرده اقامت
 گرفت و بنا علی هذا در امر بیان و معاشرت با بابیان نشو و نما یافت و بعد از وفات
 پدر در قزوین درشت دائره تجارت برقرار داشت و در سال ۱۲۸۰ خواست با برادر
 کنیزش آقا شیخ محمد علی با اتفاق آقا میرزا انصرا نه و آقا میرزا عیسی قنیرش بقرمز زیارت
 روانه اوزنه شود و بهین منظور برشت و بلاهیجان شتافت ولی سبب سفر فراهم نشد و
 بعد از اقامت یکسال و نیم در بلاهیجان بقزوین برگشت و اینکه در اوایل سال ۱۲۸۲
 آغاز حرق حجاب از وجه امر ایهی گردید و الواج مبارکه از اوزنه بقزوین رسیدند از الهی را
 بتسک گفت و با سیف بیان و بر بیان بنصرت امر رحمن پرداخت چون در امر
 بیان تخرید داشت سپاه پیروان میرزا یکی را مغلوب و شکوب ساخت در ایت بیجا
 شده با بیان بر علیه او رهبری یافتند و مشارب مختلفه مذکوره بعرفان و ایمان و بیان

میرزندی ضمن بیان اقامت خود در قزوین سال ۱۲۸۳ نوشت بعد بخانه سمند رفتم در اندام بک از عقب در آسم
 پر سید گفتم خلیل است حجاب سمند را بخواهد بپوشد سمند تازه در لوحی صادر شده بود و این اسم خبر در نزد
 خواص مذکور نمود باین سبب دانستند که دوستی بر در است -۱-

دروانی

و بر آنش فتنی بصراط مستقیم الهی گردید و هنگامیکه متمیزین مؤمنین حسب الامر رساله
 اثباتیه در اثبات امر حق و ابطال من اعرض عنه نگاشتند رساله مرقوم داشته در
 ضمن افاتیه اوله و بر این بدین آیه صادره از قلم اعلی استدلال نمود لَنْ يَنْفَعِنَا
 الْاَلُوْهَةُ مِنْ نَاثٍ و لَنْ يَنْفَعِنَا الْاَلُوْهَةُ مِنْ نَاثٍ و رساله بمحض راهی رسیده
 مقبول بارگاہ احدیت گردید و الواح معظم در حقیقت صدور یافته ادر ابلقب سمندرز
 مقهور فرمودند و با سجدۀ آقا شیخ کاظم سمندرز علم هدایت ابی در قزوین بر فراخت دور
 همانسال ۱۲۸۲ تا اهل اختیار کرد و بعد از زجه دیگر نیز بحال نکاح آورد و اولاد ذکور
 و اناث متعدد پدیدار شده عاقله و اسعه سمندری بر فرار گشت و در قفقاز عیضتیه
 مدتی طویل همت نگاشتند با مقتضین مناظره کرده بر مبری پروخت و گاه از خاک
 بنار عه کشیده خواستند و بر امضوب و سکوب سازند تا بالاخره مغلوب شده
 نادم گشتند و در سال ۱۲۸۴ که برادرش آقا شیخ محمد علی مقیم لاهیجان بود بدینجا
 رفته با شرکت تجار شس میزد مرغی علی فضل شراکت نموده بوطن برگشته اقامت
 کرد و گهگاهی برای واری از حجره تجارتش در رشت بگیلان رفت و نیز انصافاً
 متعدد برای تبلیغ بخران و کبیل و شوین و دستان با در بایجان و گیلان و طرف
 نموده خصوصاً بیانیان را بموعود بیان و ظهور ابی بر مبری کرد و بسال ۱۲۹۰ با
 حاجی نصیر از قزوین بارض مشهود شتافت و مدت سه ماه در جوار عنایت کبر
 بسر برد و سفر مذکور تا بوم عودت بقزوین چهار ماه بطول انجامید و بدین طریق
 صفت و آوازه سمندرز بین الاجبار و الاعدا بغایت شهرت رسید و برایش

نرفضات و تعدیات متوالیه رخ داد و از آنجمله چون بسال ۱۳۰۰ در اثر نرفضات شدید بانبطافه
 در طران برای اجاب گیمان فتنه برخواست و حاجی نصیر و آقا علی نصیر ادب که حجره تجارتش
 در رشت به نشان اداره میشد و حبسی دیگر را حکومت گرفتند کرده مجبوسان تحت کس
 برشت فرستاده حجره را محفوظ و مصون کرد و در آنحال فتنه در قزوین پاشد و او را
 برادر انگلوه کشیدند ولی مجبوس فتنه را مانی یافت و قریب مین بند در خانه مخفی گردید
 و باری دیگر بسال ۱۳۰۸ با طاعلی معلم با رض منصور و فتنه مدت دو ماه در کشف فضل الهی بوده
 در سال ۱۳۰۸ عودت بوطن نموده و بسال ۱۳۰۹ دخترش ثریا را حسب اراده مبارکه
 با اتفاق پسرش آقا میرزا طراز آهسته برای وصلت با میرزا ضیاء آهسته غصن با رض منصور
 گسیل داشت و هنوز آیامی طویل نگذشته واقعه بیماری و غروب شمس جمال الهی واقع
 شد و با کمال تعجب و تبصره منوسل و متوجه بحضرت عبدالبها گردید و چون عیال در بخش لاجان
 بسنگا بزم در بجهت حرکت و مخالفت ناقصین در ایران بسال ۱۳۱۲ که آن هنگام
 مقیم گلران بود رساله در دفع شبهات حاجی میرزا حسین جهرمی مشهور بحرطومی آقا شاه
 داد و در سال ۱۳۱۷ با پسرش میرزا غلامعلی و همدم محترمه و زوجه برادرش حاجی شیخ محمد علی
 با رض منصور رفت و آیامی چند در جوار عنایت حضرت عبدالبها در حکمازیست و در آنجا
 بقصد زیارت روضه مبارکه بهیچ فتنه و سمندر دختر خود را از قصر بردند برای ملاقات خوانست
 و هر قدر هم اراد کردند دختر قبول نکرد و حاجی میرزا غلامعلی دست خواهر را گرفته در حالیکه
 بهر دوغای با پدر و مادر و توجه بکر عهد جمال اندس انور تسلی میداد ناگهان ناقصین
 هجوم آورده هر چهار را مضروب نمودند و سمندر و میرزا غلامعلی را در محلی حبس کردند

و حرم سمندر و شرفیه بکم زوجه برادرش را از زمان در حجره نگهداشتند و فی الحال بکوه
 حاضر شدند که جمعی از تبعه عباسی فندی به اینجا آمدند که زوجه میرزا ضیاء الله را برود
 بیزند و حکومت رسیدگی کرده بر غرض فسادشان اطلاع یافت و پس از سه ساعت
 آنها را از چنگال مفسدین خلاص نموده و بر کرده نشاند و با دسته از مستحقین بوار
 دولتی در نیمه شب بهیچا آمده نسیم حضرت ضمن عظم نمودند و سمندر کیفیت
 ماوقع را در مکتوبی بجای میرزا حسن خراسانی مقیم قاهره مضرگداشت و اشاعه داد
 و مکتوب مذکور مطبوع و منتشر گشت و بعد از بیست و سه روز توقف در عکها امر اجتناب
 بقزوین نمودند و بدستور حضرت عبدالحی میرزا نجف و آذربایجان و گیلان و مکران
 برای تبلیغ اخبار و تالیف و تربیت اجاب نمود و نسیم بیان دستمال از طریق
 بیابان برای امرا قدس امی کرد و بسال ۱۳۲۲ حسب الامر باقیان آن سید مهدی
 گلپایگانی و آقا شیخ محمد علی قاضی و آقا میرزا محمد نسیم و ابادی امرته آقا میرزا علی محمد
 اصدق و حاجی میرزا محمد تقی ابن ابر و آقا میرزا حسن ادیب در تالیف نسیم
 کتاب کشف الخطا مساعدت نمود و رساله در دفع شبهات او را در برون با تالیف
 ابن ابر و نسیم گشت و نیز رساله اثباتیه از طریق بیان در اثبات امر ابدع امی
 نشر داد و ناخر اخبار بنوع مذکور رایت مرتفعه این امر بوده با بیان و بیان و کمال
 انصار و مساعدت برابر با انواع خدمت قیام داشت و عاقبت بسال ۱۳۲۶ در
 قزوین درگذشت و در قبرستان بلده مدفون گشت و خلف از جمله شش میرزا را از
 در ماده تاریخ و فاش این بیت سرود **بیسکه کرد سمندر صورت بر حکومت** **نداشتند**

غیب مغفوری (و اورا بجز کتابت و شریعت مذکور رسائل دیگر می هست که ما از
 از بسیاری از آنها استفاده نایافته نمودیم از آنجمله رساله در بیان کیفیت احوال
 امرای در قزوین و نیز رساله در ترجمه حیات مشایخ مؤمنین و در شرح حیات قره ایمن
 و غیره که همه مستحقانه و صادقانه و با قلم ساده نگاشته و الواحی بسیار از جمال الهی
 و حضرت عبدالمجید در چشم صدور یافت و ما به ثبت لوحی که در این بقیع کسند
 مخاطب فرمودند اکتفا مینماییم قوله الأقدس الاهی بسم الله الامنع الامنع
 الاعلیٰ فطرب لك يا محمد الناد بما اشغلت من ناد الی ثم یثی
 هبک المخذاد فی هذه الآیام الی غیث الاستاد کل من فی السموات والارض
 الاعداء احب اسمائنا الحسنى فانه اسمی اتمم فی اعلى الجنان حبیبنا الی
 ان اسمع ما الی الله علیک وحبیبنا الی علیک کتابت عزیزم انه من لدن ربك
 وانه بسم الامنع الادفع الابدیع البدیع وقرنا فی کل حرف منه وضوان لندخل فیه
 باذن ربك وناکل مما قدر من آلائک العزیز الرحیم وجرنا فی کل وضوان انما
 لن یجری الا علی اسمی المجرى العزیز المانع المقدس المنیر لیس فی منها کوا بعد کوب تم
 کاسا بعد کاس ثم صحافا بعد صحاف ثم ابادیبا بعد ابادی فی ثم انا بعد انا
 لجنذب من جوی ربک علی شان حبیبنا بنفائک کل من فی السموات والارض
 کذاک فوئد من نشاء وفتح من نشاء وخصر بفضل من عننا عبادنا الی الی الی
 وهدسیر بین بیک العرش منک کتاب ثم بعد کتاب وجزناهما من انشاء
 کل ذی شاره وهدسیرا عن کماله کل ذی کماله وهدسیرا عن کماله وهدسیرا عن کماله

۴
 ۲
 ۱۰۰۰
 ۶
 ۸۰
 ۴
 ۶
 ۲۰۰
 ۱۰
 ۱۳۳۶

ينبغي لك ولذئبنهم بعثوا باذنه من لذياد وروح من عندنا وكذلك كنا مبعثين واخذ
 يد العذبة كتابك ووجهه اليه طرف الله ربك فضلا من عندك لتكون من الفائزين
 وامرا الذي كان حاضرا لدى العرش بان يقره فلما قوه سطر منه وامنحه القدس التي
 هبت عن شطركم بك وكذلك وفهم من نشاء من عبادنا المطهرين وسمعنا صجبتك
 في اشياقك لقا ربك الرحمن في تلك الايام التي احببت بحجماله اهل الاكوان كلها
 الا من اخذ يد السحان ونجاه عن غمات النفس والهوى وفره الى شاطئ بحر
 عظيم وشهدنا ما رحك من كتابك كانها اشعلت في كل حرف من كتابك
 فطوبى لصلب خرجت منه ولا م حملتك اذا انفطر بجودك النبيل في الملا^ش الا
 وانا بسنا جنتنا على احسن الوجوه وقلنا منه ما ناث عنه في بحوره الاولاد
 قد ذناله مقام غرذ فيع كل ذلك من فضلنا عليك ورحمتنا لك لانك دخلت مقام
 الذي لن يدخل فيه الا الذين هم لن برئوا ابصارهم الى مخلص في الابداع ثم قد
 في الاضراع ولن يوجهن الا الى منظر الله المصنود العلى العظيم فطوبى لك بما فرقت
 بهذا المقام وشرب عن كأس الايمان وانقطعت عن العالمين ان الذين سبوا
 اليوم الى فضل ربهم اولئك اسبى الناس وافهمهم عند ربك ما لله حسن يقضون
 بوجودهم اهل الفردوس ويصلين عليهم عباد الذين هم سكونا خلف مراد
 البعنا واولئك عباد الذين كرمهم الله على بريته وعباده وعلوهم طاهرا
 عن دنس الوهم واخصتهم لنفسه المهيمن المصنود العزيز المحبط ان استقم
 بايتها الناطق الى العرش على امره لان محبت بشهد كل ما سواه كعوم لم يكن

منهم احد مذكور بين السموات والارضين وما فكرت في كتابك ما اولها من
 قبل في احسن القصص الذي جعلناه حجة على الخلق اجمعين فوعى ذلك
 هذه الآية لخص محمد بن ملكوت ملك السموات والارض وعن كل ما خلق و
 يخلق وكفى بنفسي العليم على ما اول شهيد لنا فلناك بالحق ودينناك بالفضل
 واشربناك من كأس الباقوت حين الجبروت من هذا الغلام الذي خلق بناه مثل
 الملكوت بان ثاقه ما هذا بشر ان هذا الامك عظيم والبنان رخلع الفضل
 واسكنان في ظل سدرة العذس وخطماك من شرك كل ذي شرك الذين هم امر
 بنصفه من قبل فلما بدأت فبص الاسما واطهرها الوجه باسم اخرى اذا كفر وبنصف
 الرحمن الرحيم وبنالك ظهر كريم في الاولى فلعنة الله على الخاذين فم على امر
 وياك ثم بلغ الناس بالحكمة بما كنت مستطعنا عليه وكذلك فبنا لكل نفس وانا
 كتابا مبرهن وان مايت الذين هم اعرضوا عن هذا الجمال فل فبا لله باقومنا
 في انفسكم ان تنكروا هذا الجمال الذي ظهر لكل الآيات فباي امر يشبون
 ايمانكم ثم في انفسكم تفرحون احببتم في انفسكم بانكم آمنتم بعلي من قبل لا
 فونفسي لانه حينئذ هو في كل الاسماء ثم استقر على عرش عظيم ومنا
 بكل الآيات وانتم ما تحبون بل من موهبه موسى الشافق وما تصبون عنه
 بعد الذي ابدكم على امره وعرفكم نفسه وبشركم بهذا الظهور المقدس المسيح
 المسيح فل باقوم نالوا لناخذ ما عندنا وندخل مصر الذين كانوا من ملائكة

و الأجنبل وافر من لوح الله المصدد العزيز القدير وانتم فافروا ما عندكم و
 نزل منهم ابيهما اعظم لعل بصدقهم ينشق من قلوبكم شمس الانصاف
 ويكون من المنصفين كذلك امرناك وعلناك وادصناك والغبناك واذكرناك
 في القوم لتبشره فضك وتكون على فكر وشكر عظيم والبهما الذي استضاء من
 جبهه العرش عليك وعلى اخيك وعلى اخك وعلى ذوى قرابتك من الذين
 هم آمنوا بالله وآبائه وكانوا على صراط حق مستقيم وپسرانش آقا بزرگ عبد الحسين
 و آقا بزرگ طراز آه و آقا بزرگ غلام معلى اعظم آه و آقا بزرگ اعلي آه و آقا بزرگ احمد آه و دختران و خانها
 و سيده سمندري برجای مانده و برادرش حاج شيخ محمد علي مذکور در قزوین بسال
 ۱۲۶۶ تولد یافته و محیط اربابان نشو و نما نمود و چنانکه نگاشتم در چهارده سالگی که دو سال از وفات
 والدهش گذشت باتفاق برادر مترو برخی دیگر از بابیان غریت شرف بحضور در محضر اسی کردند و بر
 تنظیم امور مرکز تجارتشان بلا بجان گیلان رفتند و اسباب سفر فراهم شد و شيخ محمد علي در آنجا
 اقامت گزیده و تحصیل عربیت پرورخت و بسال ۱۲۸۲ بقزوین برگشت و تا سال ۱۲۸۷ بمقیم
 وطن بوده باتفاق برادر شغل تجارت داشت و در آنسال از طریق آذربایجان اناطول روانه
 اسلامبول و که شده چندی در اسکندریه تجارت اشتغال ورزید و در ذهاب و ایاب شرف
 بمحضر اسی در عیال حاصل نمود و سفر مذکور دو سال امتداد یافت تا از طریق قفقاز و گیلان
 بقزوین رسید و پیش از ایامی عیدیه بمر بزرده و چهار تعرض و تعدی امداد شده و دستگیر
 حبس گردید و محبلی از واقعه چنین است که روزی در حال عبور از بازار تنی از مردم پر آزار

نسبت باد و در حق صاحب امر مستحیلاً نامسزا گفت و با وجود حقیقت و غیرت جنسی که برآورد
 تعرض و معارضه معاینین بود بصدور برآمد که تعرض را تبیین و اجماع راه دین منحرف از ابرار
 بعضی دکن نماید و شروع باقا راجحه و ارائه محجه کرد و متعرض الجاج و مقاومت بزرگشت و گردی
 از اخلاط مردم پرانوشان گرد آمدند و قرب آن شد که خطری بزرگ رخ دهد و بعضی از بزرگان
 فظرتان و خالت کرده اصلاح نموده ویرازد هنگامه بد بردند و متغیران معاند صورت استشهاده
 تنظیم کرده جمعی کثیر شهادت بخروج دارندادش از اسلام نوشتند و در قه را نزد آن رسیدند
 مجتهد برده حکمی خطاب بگلران در باب تغیر و تحیر صادر نمودند و شبانه کاشندگان حکومت بجا
 اورا گرفته بدار انگور برده حبس کردند و اهل بها بواسطه برخی از متغیرین حکومت اقدام کرده مباحثی
 نفوذ بگلران دهنده دادند تا مدت سه شبانه روز با ظلم گفتگو کرده قرار بر استخلاص بدین شرط شد
 که در محضر حکومت کلمه بزرگان را ند که موجب سکوت در خانه اعدا کرده و با دو پیام فرستادند که
 ملاحظه و دوا نماند و اگر نه ممکن است فتنه عمرتیت یافته ضرر بجایمده این فتنه رسد و حاجی شیخ
 که فظرتان از دمانه نیز بود بین الممخوزین مانده ناچار مصمم بر قتل خود گشت و از زندانبانان که پوخته

بعد از فراغ ای محرمی اصفهان نسبت با و بکارفته شهری چند در جوار حیات کبری است و قصد پلیران بعالم روح کرد
 و با میوهت بساط قرب کفزاره و اذن رجوع به سلامبول یافت بشرط آنکه توقف کرده عازم قزوین شود و در
 اسلامبول چون ناسید احمد افغان با اصفهان معسبه و مما که بکرد حاجی شیخ امرت گاشت تا از روی فحاشی
 اصفهان ثابت کرد که او ایش بمرقت رفت و اموال اجابت افغان نزد او موجود است در سفر ثابت شد که
 مخصوص اصفهان بدون اموال بود و دامن اجابت از لوث فقرت می بر است انگار حاجی شیخ خلوت گزید و
 وصیت نامه خطاب ببنیر نوشت که گذار او الم نزد این ظالم بماند و جمیع اموال برابر او در شیخ کاظم در قزوین برسان که
 مختار در تصرفات میباشد و در یون احمدی در اسلامبول منیم پس بجا جات برده است و این بیت نوشت

که پیوسته در امتیاز فضل میبویزد در خواست کرده و بعد واد که برای قابل از مال خود حتی مقرنایه و معذالک
 آنان بسادرت بقتل میزنند و با آن خرد بیرون رفتن بمسجدها و مجلسین محل خلوت در آمد و شال کمر خود را
 بر کردن مجید و خویش را طلق آید ز نمود تا خفه شود و ز زنا بنایان از طول تو نفس اندیشه ناک شده
 بتفصیل شتافتند و در اینجا حال یافته رحم و شفقت آمده و بجز آن نمودند و بعد از چندی خلاص
 از حبس شد و تا سال ۱۲۹۹ در وطن زبسته تجارت نمود و در سال مذکور برای اداره محاسبه مرکز
 که جمعی از تجار افغان تاسیس نمودند حسب اشاره جمال امین از طریق باد کوبه و ادوسا بسلا سول
 رفته مقیم گردید و محاسبه تجارتخانه مذکور را اداره نمود تا سال ۱۳۰۷ اقامت و اداست کرد
 و عاقبت بسائقه غیرت و حمت و آثار از اقوال و اعمال معانی من مسافرین خود کشی نموده
 در آئینه مدفون گشت و ما تفصیل زانچه مذکوره را در بخش سابق آوریم و در بخش الواحی
 کتبه صدور یافت و در لوحی که در ایلیق نیل بن ایلیق یازده فرمودند چنین مبطوره است
 نفسی که لحت الله از نفسی بر آید در عالم اثر عظیم داشته و دارد تا چه رسد بیلایا
 و دنیا باشد که بی سبب الله بر نفسی داد شوند ان افراج با درود عیادت بی سبب المحبوب ان
 اجره بی بی بدام الملك و الملکوت بشهد بذک من عنده لوح محفوظ و از در پیش شیخ

آقای من عیادت و حمت خطیبی ففکرک من نفسی اجل و ازغ و بعد از اجازت مهمب نموده زشت چون من از
 رفتن عالم و ترسورم تا هم باید سرور بشید نه محزون و مضامین و نوازده هم جانم از خود و در شب نور هم نهادن
 از سلا سول با سگودار گذشته در مسجد اریانان شب بجال ساجات گذرانده و ضمن خلوع آفات تناول سبک
 زوت شده و نظیر وصیت نامه اشرا با دره آخر فرستاده طبع نمود و آن سید همس بسیار مجتهد و پاکد و نظیر
 با تمام اصحاب سفارت هم حاضر شدند و تا چند روز مجلس بر پا بود و مردم دسته دسته آمده نمازات بر صدق
 و صفایش داده اظهار تاسف میکردند و این سبب عزت و ارتفاع کلمه شد و روز عید نوروز هم در قصرین پناه

احمد و آقا میرزا علیزاده دخترش خندان دینداری برقرار کرده و احوان زوجه حاج شیخ محمد کرمانی
محمد حسین و حاجی محمد حسن و آقا محمد صادق و آقا علی که معروف به تلمذ زکر

بودند که همه از واقعات ایشان در مطایب کتبهای سابقه بمیان آمد و نیز برادران حاج شیخ محمد
آقا محمد رحیم و آقا محمد رضا با خاندان بنی انعام حاج شیخ در امر ایهی نامدار نشسته

و مشتمدی علی اکبر زرگر و آقا مرتضی قلی ارباب کن لایحی ن گبدان ترکیک کتاب
حاجی شیخ و حاجی میرزا کلبعلی و میرزا انظر علی و غیرهم را در بخش سوم نام بردیم و هم شرح

اجرای غرضی و زرگر با مهاجرت و مجاورت آقا علی زرگر که در عکاشه ماند تا در گذشت در بخش سابق
ثبت نمودیم شرح احوال خسران مال پسرش میرزا عبید به را که در عکاشه که خزانگی فردوسی و هم کت

تعلیم فرات و کتابت برای صفار مومنین باز کرد و شریکیت و بهنج تحفین نمود و بعد از غروب
شمس جمال قدم نسبت برگر عهد اقوم ثبوت در اخلاص و وفا و نور زینت تا در جفا در گذرشته

بسدش را با بو عتبه عکاشه بوده و فن کردند و از او و خواهرش که زوجه لایح هفتریزی ساکن
عکاشه خاندان بجا است بویین برجا ماند و نیز آقا محمد جوادی عمر جان فرادی و خانواده اش

و برادرش آقا محمد محمدی خدمتی بزرگ در ارتقاء ریاست ایهی انجام دادند و خاندان مرکزی
و حال بایک جمع را دعوت فرموده و لوحی بسم احوالین جناب سنده و زرگر او نازل که بخوان مکن بود خزن را

از قبش را اهل کند و بجز وصول لوح بقدرین تعزیت تهنیت و خزن بهره سید است در آخرا آن شرح
این ساجت نازل سحر است بود و فده مغربین نور مخلصین تری و نیکت صد و صد بیاد به

در سهیم بگند مغربین تا یک مغرب سیرج مدنی است محبت کجوست و عکاشه خان بیرون فرزند است
نمیزد هم نوزدهمین کل کل جان است فنده مغربین دوری جان بر کینه زود کار جوید کرد و با او

عقد زود به انبیل روی



درخشان گردید و شرح احوال این خانواده وسیع قریه الایمان را در جلال و سناء در بخش سوم
 آوردم و از همان زمان قریه این امر اختلاف حاجی میرزا محمد که مشقتش در فتنه سال
 ۱۱۶۸ و وفاتش بکراناش. در بخش سوم ضمن اوضاع قزوین کاشتم بر قریه بزرگت بر در عهد
 امر جدید نشود نمایانند تخت حاجی محمد باقر دوم حاجی محمد رحیم سوم آقا محمد
 مانند در پیشه تجارت داشتند و حاجی محمد باقر نیز در سال مذکور چون پدرش بهمان در کراناش
 گریخت دستگیر و تسلیمان شد و پس از چند روز حبس خلاصی یافت و با برادران در وطن
 بزیست و چون صیت عظمت جمال اسی در بغداد بهمه بلاد منتشر گشت با و برادر خود
 در سال ۱۲۷۸ بد آنوشنا فتنه چندی در جوار عنایت مقرر یافت و چون امر تجارت و معیشت
 مختل بود درخواست کرد که تا بیانات غنیمت ملک نموده بمال و ثروت نائل گردد و جمال اسی
 و عمده مال و فیر داده فرمودند بهر میزان که غنا موجب احتیاج و عقلت از حق نشود و چندی نگذشت
 که بدولت خلیفه رسید و در نقیضت و غرور کشید و با قنکای مال از سعادت نال غافل شد
 و او را تهدید و تو عید بر ذال اموال فرمودند و او متنبه گشت لاجرم متاع پنه بسیار که برای
 تجارت و فروش خیریده داشت تنزل فاحش کرد و ناچار گشته بهار قبیل بفروخت
 و گرفتار دیون گردید و بغیر مسکنت افتاد و در تسلیم و اطاعت پیش آورده قریه و انا به
 کرد و بجهت عهد نموده و قریه اش مقبول شد و باری دیگر بمقام اول از غنا و ثروت رسید
 و مال و منالش افزون گردید باز مغرور شد و عقلت از حق دیرا گرفت لاجرم دیگر بار
 دچار ضرر و خسران شد و جنگستی افتاد و بنه حاصل کرد و تا آخر کجیات بحال ایمن و

وقت اربعه فائز بود تا در حدود سال ۱۲۰۵ لندین جهان در گذشت و برادر متوسط حاجی محمد رحیم
 نیز بعد از مرگت از بغداد در قزوین زیست و در ایام اقامت جمال اسی داده به بزم زیارت و صنون
 تجارت و حج تا اسلا بهول رفت و به علت حدیث برخی موانع از مقصد بازمانده بتفلیس برگشت و
 اقامت کرده مشغول تجارت گردید و مرایض شده بهایم بقا فرامید و برادر کهنتر آقا محمد جواد مذکور نیز
 پس از عودت از بغداد در سن جوانی اشتغال تجارت در قزوین و طهران و تبریز داشت و در سال
 ۱۲۸۳ بمقیم تبریز بود و چنانکه در بخش چهارم ضمن واقعات سال مذکور نکاشتمیم در واقعه سید عیسی گرافا
 جنگ گماشته گان حکومت شده بحبس افتاد و نزدیک بان بود که شهید شود ولی با تدبیر هزار
 تومان نقد مصون ماند و با مالیش را در فلک کرده خوب زدند و تبعید از تبریز نمودند و بقزوین عودت
 کرده چندی ستور از زیست و بعد با اتفاق قبیل نندی و برخی دیگر از طریق بغداد و سپارادرنه
 شد و بنت مای علی عسکر تبریزی با خود بیادرد که با حضرت عیسی اعظم از دواج و اقربان نماید و
 سال ۱۲۸۴ بمخبر اسی رسیده در جوار آبی بیار رسیده و در مهاجرت بجا ملازم مرکب مبارک شده
 از مجادین و حافین جول اسی گردید و تقریباً در سال ۱۲۸۸ که زائرین تبریز دارد حکایت شد جمال اسی
 نظر بعبود طاف و حکم عظیمه عیسی مکرّم دستور فرمودند که جمیع مؤمنین و مؤمنات مجاهد و زائر برها
 دی تهیه سور و عروس فرام نموده بنت مذکور حاجی عیسی عسکر خواهر زن عیسی اکبر را باز در حبس
 در آوردند و در مکتوبی که آقا محمد جواد بچای خود در آن سنه بقزوین نوشت تفصیل جزئیات سور
 و عروس را گماشته ساعدتهای غایبه اسی را نسبت بنحو شرح داد و در ضمن مکتوب اینصورت
 مسطور است مثلاً ملاحظه نمایند جناب سرکار آقا روح البقرین فدا در هر روز نماز شریف

میرند و در جامع افتد اینجا نبرد حال آنکه کل ذرات حکمت شهادت میدهند که ایوم بود
 اینکل مبارک حق کل از اعلی دادلی باید اور اسم بجه باشند و افتد با نوح پاک نمایند آنج
 و با بکله آن جواد قربت بمقام عظمت یافته حافظ دفازن حقوق به گریه و کبریا و خجلا در
 او دیده آمد و خصوصاً باین علت که خطایا میفرشت دستور ابروی چنین شد که بر سهله جای
 جواد دستنسخ الواح صادره در سال بیاد مشغول گشت و به این طریق تا عذب شمس جمال ابروی
 مجاهد و کمال فحول بود و در کتاب یکی از خانه های متعلق بجمال ابروی که حضرت غضن عظیم
 عبده لیساکر مایه مخصوص در آن بنا کرده تغییرات و ترمیمات نمود تا موجب آسایش همکل ابروی
 گردد مستقلاً زینت و چون عذب شمس جمال ابروی وقوع یافت حضرت غضن عظیم
 نه تن از مجاهدین عظیم اصحاب را برای قرائت کتاب عهد مقرر فرمودند آنجا جواد یکی از آنان
 معین کردند ولی او با اخصان و مخالفین همراه شد و بعلت نسبت فائده گی که با میرزا
 محمد علی غضن ابرو داشته غالب معاشرتش با امان بود و موجب نفرتش گشت و متدرجاً
 بضدیت و خصمیت برخواستند علمدار نقض عهد جمال ابروی گردید و از ارکان عباد و بعضی
 محسوب شد به وجهیکه با فصح اخلاق و اسوا آداب سلوک نمود و با وجود عسوفت

در احوال جواد قزوینی حکایت میکنند که چون پس از استخفاف از مجلس تبریز بقزوین رفته از نگاه بنام آورده
 دارد اسلامبول شد نزد شیرالدوله سفیر کبیر ایران رفته از مناسبت خود باین امر ترمیمی نمود و چون در آنجا
 این مورد عرض کرد به منع ائمه فرمودند که اهدای از زارین دارد از ایران با او طاقات نمایند و حاجی میرزا احمد در
 اصفهان که هنگام ظهور دروز نقض دی در عکاد و کیفیت در آنجا برشته تخریب آورده و خلاصه آن چنین است
 که جواد مکتوب بقزوین ترمیم از موسی خان حکیم نوشت و بوجوب دستور عمومی که از حضرت غضن عظیم عبده لیساکر

و عدم فرض حضرت غصن اعظم با لسان و قلم در توپین و تکریم بنیان یتاق کوشیده در ساله در نقض
 نداشت که بدست اعدا ترجمه با شلیسی و شیر یافت و پیرش فلام سه در سال ۱۳۰۰ م با بر بار یافته
 بعداً با خیر اند سوری چنانکه در مطاوی بخش با حق هینگاریم متفق شده برای نقض همه کوشیده
 و با آن خیره از خانه مذکوره حکایت تریب بیچی در چهار هزار انش منزل گیرند تا در حدود سال ۱۳۲۵
 هجری در این عالم رفت و لقب عقب نقض نه جزو برجای گداشت و دو پیرش جمال
 و غلام در امر یکا فوت شدند و پیر دیگرش ضیاء خلف پدر و مخیم بیچی دو کاگذار در حکایت
 و با بکله از قیام و اهتمام فاطمات مذکوره در قره‌بین غالباً متزلزلین و متوقفین در بحقیقت بر
 در سراق امراهی در آمدند و برخی دیگر از مجتهدین سده جا خارج شدند و بعضی در گذشتند
 و امراهی مرتفع و قره‌بین یکی از مراکز خطره این امر شد و میرزا یحیی خراف بن کر جانی محمد حسن
 مذکور برای تجسس احوال سفری بقبر بس محمود و زید میرزا یکی از اول سسواتی چند کرده پی بدو
 مقام و منزلتش برده و لهذا با ایمان قوی و اشتغال و اجذاب بر مع حودت بدلن کرده
 انوار امراهی را غنچه و متزلزلین را از حقیقت احوال با خبر ساخت و نفوس طایفه جدیده

بود کتوب اقبل از ارسال با حضرت بنمود و ملاحظه فرمودند انگاه پاکات را باز کرد و مطالب شیر مفسده
 بیفرود و ارسال دهشت و اینکه کتوب بدست حکیم رسید بعد از ملاحظه لف موعده از نزد خادو و چنانکه کتوب
 عبدالمعز فرستاد و چون کتوب با فہام مفسده ملاحظه نمودند جوادر اجتناب کرده بقبر و نشود فرمودند
 و جوادر خارج شده بمنزل خود فرستاد و اما امر از خلعت و بدامت از عمل خود نمود پس حاجی میرزا حمید شاکان میرزا
 ابو الفضل گیلانی که متفقاً نزد وی مشتند و کتوب همش کرده نصیحت گفتند و او میرزا ابو الفضل را از این خبر
 در مشرف حضرت عبدالمعز فرستاد و در جواب است قبول تو کرده و انابه بشر قبول فرمودند ولی او را توبه و بدست حقیقتی
 و ناگهان بخاری از این نقیضین شہرت یافت و چنانکه توبه و انابه جوادر برگشت و حضرت غصن اعظم در امری و کتوب

اقبال آورده چون ستارگان در شان درسا، امر اسی طلوع نمودند و بشر امر الهی مدطن نزد و هم در
 گیلان برداشتند و از شاه امیر به بیان فرودین پسران حاجی عبد الحمید تاجر محترم شیخی که در تمام
 ارتفاع امر بدیع گره داخل در زمره مؤمنین نشد ولی تکرر و تفرض کرد و پسر بزرگش حاجی علی اکبر
 از صفیه من مؤمنین گردید و در سنین اشراق شمس این از افق عراق مجذب شده روزی در فصل
 زمستان با کفش ساعزی و بدون لباس گرم و زاد سفر پیاده بصوب محبوب روان شد تا بهمدان
 رسیده خبر داد که بسیار برای زیارت است و خوشان که چو بسته در تفتحص بودند اسب سواری و
 خادم فرستادند تا بسوی مقصود رفت و بعد از چهار ماه حدودت کردند و معاشرتش با اینجانب بر
 ریادت شد و حاجی عبد الحمید از حال پسر مطلع گشته که ایتسی ابرازند است و گاه پرسش و تحقیق
 نمود و پس از چندی حاجی علی اکبر ریض شده در حیات پدر در گذشت و بعد از چند سال والدین
 رحلت نمود و پسر اصغر حاجی عبد الحمید حاجی محمد ابراهیم خطیب ولدش در سال ۱۲۴۸ ق
 شد و در سن دوازده سالگی عرفان و ایمان با امر اسی حاصل کرد و قبل از وفات پدر آئینش تمام

نبیل زندی چنین آورده که آقا محی پرندای قزوینی پدرش از خلاص کمیشان نیزه ای برداشته او را بجزئی حقیقت بفرستد و گویا
 داد است در سلا بسول شیخ محمد باگفت که بنایان مانند رضایا و کج کلاه و سید محمد را می کشند و با او اثر کرد اول
 بغیرین رفت و شیخ کفایت زنجانه در آنجا بر پیش تکلیت کرد که وقتی نرم را خدمت ازل فرستادم بعد از چند یوم آمد که ازل
 من با فرستاد گفتم تو دیگر بر من حرام هستی باید همیشه در خدمت ازل باشی بعد از چندی که حادث شد یکی او را از خانه
 بیرون کرد که این عمل بد میرزا احمد است و چون وضع حمل نموده بسرایه زنده عرض حال خادم حکومت یحیی و احمد هر دو را
 خواست هر یک آن طفل را به نری نسبت میراد و حکومت هر دو را زجر و توبیح نمود و من در آنوقت در ماجرا وقت
 نمودم چون یکی شفقت مند که من بود من ممانه است اما بیست حذر از آمدن بگانه من منع نمود و حال آنکه
 بگانه همه بر فرستند و با همه نمودند یکی قزوینی با در کرد که حوزم باید بچشم گنم چون حدقات کرد یک از کلمات ازل با دی این
 بود که حدت یک از بختی ما است و من تا است چیزی برای ما نفرستاد و دیگران که با او فراروش کرده اند بگانه بنایان

با افراد این فتنه نمود و خصوصاً چون فتنه غضبیه برادر کرد موجب احتیاط و تامل می گردید و کج
 مشهور اما مسئلت عن انبائی که در بخش سابق ثبت کردیم در جواب سئوالات صدقه یافت
 چه که از دعای میرزا محمد علی غضن و فتنه و غوغای زرگر یاد عقیدت بدعی مذکور
 میخر بود و عریضه معروف داشت و لوح مذکور در جواب سید و بشوق و انجذاب نام قدر
 افراخت تا آیات ضلال براندخت و تجارت اشتغال داشته مشهور بحسن اخلاق
 و امانت و دیانت نزد امامی و محترم و مغرور نزد ادانی و اعلالی بود و چون صیت و شهرت
 نامه بنام این امر یافت در مدت دو سال فریب مستاد هزار تومان از نفوذ او را کسبه تجار
 بازار بغدادین و جل مختلفه بزدند و خوردند و او بقوت ایمان تاثر و تغییری نیافت و در سال ۱۲۹۵
 بعنوان حج بکته رفت ولی به پاس اجباطات وقت نتوانست در حاکم بجزر اهی بشرف حاصل
 نماید و عودت بقره زین کرد و سپس در سال ۱۳۰۳ بفرم زیارت محرابی از قره زین بیرون شد
 و بعد کاشرف یافت و ایامی چند بتلطحات و عنایات کامیاب گردید و چون در همان ایام
 حرم اهی و الله حضرت عبد ابا ازین جهان وفات کرد حاجی تحصیل اجازه کرده مقبره
 ساخت و بقیع خلیل مفتخر گشت و عودت بقره زین نمود و در خدمات تبلیغیه و عالیته
 و حضرت اجناس مشهور شده پس از غروب شمس اهی در خدمت بهمد و عشاق اهی اهتمام
 کرد تا عاقبت در سال ۱۳۱۵ در پنجاه و هشت سالگی در قره زین وفات نمود و تا دم پین

در مجلس شانه ذکر احوال مشیخانه را برایش که جواب داد که خیر نمیند احد ضعیفه را احاطه نمود و بگردن ما انداخت
 ۱۴۱۱ او از وصایت عمل نمودم و میرزا احادی صرلت آبادی را مرض فرزند دادیم